انترناسیونال ٧٣٥

**حزب و جنبش کارگری**  
**سخنرانی افتتاحیه حمید تقوائي در پلنوم ۴۷ حزب کمونیست کارگری ایران**

معمولا ما کنگره ها را با اسمی مشخص میکردیم. مثل کنگره انقلاب و یا کنگره حزبیت و غیره. با همین سبک میتوان این پلنوم را پلنوم حزب و جنبش کارگری نامید.

میخواهم امروز در این مورد صحبت کنم. این تم را با یکی از رفقا در میان گذاشتم سئوالش این بود که آیا این یک بحث داخلی ومربوط به خودمان نیست؟ به نظر من اینطور نیست. رابطه حزب و جنبش کارگری یکی از سیاسی و اجتماعی ترین مباحثی ای است که میتوانیم در این مقطع داشته باشیم.

اجازه بدهید ابتدا نگاه گذرائی به وضعیت سیاسی حاضر داشته باشیم. اینکه در بین دو پلنوم شرایط سیاسی چه تغییراتی کرده است، جمهوری اسلامی در چه وضعیتی است، اوضاع منطقه چگونه است، جنبشهای اعتراضی چه روندی طی کرده اند، اپوزیسیون راست کجا ایستاده است، اپوزیسیون چپ چه موقعیتی دارد و غیره. در کنگره دهم در مورد این مولفه ها بحث شد و اسناد متعددی تصویب شد. اساسا روند تحولات بر مبنای آن جهت گیریها و آن بحث ها و اسنادی که در کنگره ده داشتیم به پیش رفته است و این در واقع هم این را نشان میدهد که ما در کنگره دهم روی نکات درستی دست گذاشتیم و روندها را درست دیدیم و هم نشان میدهد که امروز باید از آن فراتر رفت و دیگر ایستادن در آنجا و اتکا به همان مصوبات کافی نیست.

در این شش ماه بسرعت تغییراتی در شرایط سیاسی ایران ایجاد شده است که باید در مرکز توجه قرار داد و پیشرویهای جنبش کارگری و رابطه حزب با جنبش کارگری بنظر من یکی از مهمترین تحولات در شش ماهه اخیر است. موضوع فقط این نیست که جنبش کارگری گسترش یافته و رادیکال تر شده است و یا جنبش های اعتراضی دیگر به پیش رفته اند و یا عرصه های جدیدی بوجود آمده اند مثل جنبش مال باختگان و غیره. قضیه تنها ابعاد کمی و حتی تعمیق این جنبشها نیست. نکته مهمتر آنست که در یک سطحی جامعه دارد به چالش کشیدن سیاسی جمهوری اسلامی برمیخیزد. مثلا شعار "زیر بار ستم نمی کنیم زندگی" که قبل از کنگره ١٠ در سال گذشته کارگران هپکو دادند، الان به خیابان کشیده شده و تبدیل شده است به شعار مالباختگان. و یا اعتراض به دزدیهای نجومی مقامات و اینکه "یک اختلاس کم بشه مشکل ما حل میشه" یا از این نوع شعارها. اینها را دیگر نمی شود گفت جنبشهائی هستند که در عرصه های مختلف مطالباتشان را مطرح میکنند. اینها جنبشهائی در عرصه های مشخصی هستند ولی شعارهایشان و فریاد اعتراض شان کل سیستم را در بر میگیرد و کل وضع موجود را بچالش میکشد.

نه فقط در تجمعات و اعتصابات بلکه در راهپیمائی ها شاهد این پیشروی هستیم و این حرکتی است که کارگران و معلمان و کلا بخشهای طبقه کارگر ابتکارش را در دست دارند. تجمعات کارگران در مراکز شهرها و یا بستن خیابانها و جاده ها برای جلب توجه مردم با این نوع شعارهای ضد وضع موجود، این یک پدیده تازه است که حتی نسبت به ٦ ماه پیش گام مهمی بجلومحسوب میشود. این نشان میدهد که جامعه یک نوع چالش سیاسی حکومت را آغاز کرده است.

این وضعیت را کسانی که از نزدیک دست اندر کارند یا از ایران گزارش میدهند و یا فعالینی که با آنها تماس داریم به هزار و یک زبان دارند میگویند. میگویند این حکومت ماندنی نیست و آخرین نفسهایش را میکشد و باید آماده باشیم. در حزب ما در خارج هنوز این بحث چندان مطرح نیست ولی در داخل ایران با هر کس بحث کنید همین را میگوید که اینها دارند میروند و دارند آخرین زورهایشان را میزنند.

میدانم در طول عمر حزب این بحث چندین بار طرح شده است، چندین بار بحث شده که این نوع ارزیابی ها چقدر معتبر و یا چقدر واقع بینانه است، چقدر خوشبینانه است و غیره. این بار هم میتوانیم همین بحث ها را بکنیم ولی آنچه مسلم است در پلنوم قبل این بحث مطرح نبود. شاخصهائی تغییر کرده است که این بحث ها روی میز آمده است.

در هر حال در کنگره قبل در مورد جنش کارگری، در مورد تشکل یابی کارگران، در مورد به میدان آمدن جنبش های اعتراضی، در مورد چپ شدن فضای جامعه و در مورد همین چالش سیاسی حکومت و غیره اسنادی معینی داشتیم. من فکر میکنم روند اوضاع حتی بیشتر و سریعتر از آن چه که حتی خوشبین ترین مان فکر میکردیم در جهت رادیکالیزه شدن جامعه به پیش رفته است و بیشتر نشان داده شد که تا چه حد سرنگونی گرایش وسیع و عمیقی در جامعه است.

در مورد سرنگونی هم لازمست اینجا این را تاکید کنم که ما همیشه از جنبش سرنگونی صحبت کرده ایم. جنبش سرنگونی ویژگی معینی دارد. اینطور نیست که مثل جنبش علیه اعدام هر روز آنرا در خیابان ببینید. دلیلش هم روشن است. موضوع این جنبش بود و نبود حکومت است و این امری نیست که موضوع مبارزات هر روزه باشد. در مقاطعی مثل قیام های شهری، مثل شورش ١٨ تیر، مثل خیزش میلیونی سال ٨٨ و نظایر آن جنبش سرنگونی سرش را از آب بیرون میاورد و خود را نشان میدهد، اما این حرکت همیشه جریان دارد. گرایش سرنگونی و خواست سرنگونی میتواند به اشکال و در ابعاد مختلف خودش را نشان دهد ولی کسی که عمیق ببیند و از ظاهر عمیقتر برود میتواند آنرا ببیند. یک جنبش عظیمی در عمق هست که گاه بگاه مثل نهنگی سر بلند میکند و همه چیز را بهم میریزد. سرنگونی طلبی زمینه و ریشه بسیاری از اعتراضات جاری است و این را بنظر من حکومت میداند، اپوزیسیون میداند، و خود مردم هم بر آن واقف هستند. یک جنبش عظیمی هست که فقط حزب ما آنرا جنبش سرنگونی مینامد و بنظر من این اسم گذاری خیلی دقیق و سیاسی و هوشمندانه ای است که اولین بار منصور حکمت مطرح کرد. بدلیل اینکه قبل از آن دو قطبی مکانیکی بود که یا انقلاب هست یا نیست، چپ در این دایره گیر کرده بود که شرایط انقلابی هست یا انقلابی نیست، مردم میخواهند سرنگون کنند یا نمی خواهند سرنگون کنند و غیره. این یک متد مکانیکی است که در واقعیت عمیق نمیشود و آن دینامیزم اجتماعی و مبارزه طبقاتی و کشاکشی که بین مردم و حکومت هست و جنگی که هر روزه جریان دارد را نمی بیند. در این متد، جنبش های مطالباتی جاری که چپ سنتی معمولا آنرا جنبشهای دموکراتیک مینامید ربط چندانی به امر سرنگونی و به طبقه کارگر و کمونیستها ندارند. در این نگرش معیار اینست کارگران چه میگویند و چکار میکنند. و حرکت و اعتراضی که کارگران در آن نیستند ربطی به مبارزه طبقاتی ندارد. یا چنین وضعیتی در جامعه هست و یا شرایط انقلابی؛ و شرایط انقلابی یک وظایف و فعالیتهائی را لازم میکند که قبل از آن نباید به آن کارها دست زد. این نوع نگاه به مبارزه طبقاتی هیچ چیزش به متدولوژی ما و جهت گیری ما و شیوه کار ما نمیخورد. جنبش سرنگونی از جمله مفاهیمی است که حزب ما بدست گرفت برای اینکه دو قطبی سیاه و سفید میان شرایط انقلابی و شرایط آرام را بشکند. نه شرایط امروز آرام است و نه انقلاب ناگهان از آسمان نازل میشود و نه تدارک انقلاب فقط در شرایط انقلابی ممکن است. بالاخره حزبی که استراتژیش انقلاب است باید واقعیتی مثل جنبش سرنگونی را ببیند و بداند با چه شرایطی طرف است و چه چیزی را دارد رادیکالیزه میکند و چه چیزی را دارد متعین میکند و چه چیزی را دارد سازمان میدهد.

ما نمیتوانیم صبر کنیم تا شرایط انقلابی پیش بیاید. برای هیچ چیزی نباید صبر کنیم. همه چیز را باید خودمان بسازیم و به پیش برویم. کنگره دهم مصوبه ای در این رابطه داشت و در همین پلنوم هم یک قطعنامه پیشنهادی در مورد جنبش سرنگونی و جنبش های اعتراضی داریم. بعضی از رفقا در مکاتباتی که حول این قطعنامه داشتیم میپرسیدند آیا میشود هنوز از جنبش سرنگونی صحبت کرد. بحث من این است که امروز چیزی جز این معنی نمیدهد. جامعه بشدت قطبی شده است. بعنوان نمونه جنبش سکولاریستی را در نظر بگیرید. امروز اکتفا کردن به خواست جدائی مذهب از دولت از سطح اعتراضات در ایران عقب است. بحث بر سر ضدیت با مذهب است. نمیخواهم بگوییم جنبش آته ایستی چون آته ایسم خودش یک نوع عقیده است ولی خواست مردم زدودن خدا و مذهب از همه چیز است. جامعه دارد مذهب را پس میزند، دارد مذهب را بالا می آورد و میخواهد این سم را از تن خودش دفع کند. این گرایش در جامعه کاملا قابل مشاهده است. در این شرایط سکولاریسم هنوز حق مطلب را ادا نمیکند. همانطور که کلا اگر جنبشهای جاری را صرفا مطالباتی بدانید حق مطلب را ادا نکرده اید. امروز وقتی کارگران هپکو شعار میدهند "زیر بار ستم نمیکنم زندگی" در واقع در پیشاپیش صف مردم حرکت میکنند و حرف دل آنها را میزنند. بسیاری از جنبش های جاری و یا حرکتهای تازه ای که شکل میگیرند فقط مطالبه جنبششان را طرح نمیکنند بلکه کل وضعیت موجود را بچالش میکشند، علیه ستم به خیابان می آیند و میخواهند در راه آزادگی بجنگند. این حلقه به نظر من تعیین کننده است.

اجازه بدهید بر این متن به بحث حزب و جنبش کارگری بپردازیم. تاکید من بر حزب و جنبش کارگری است و نه حزب و طبقه کارگر. چون این دومی پیش فرض است و بحث شرایط امروز و شرایط دیروز و غیره نیست. حزب کمونیست کارگری حزب طبقه کارگر است به خاطر سیاستهایش، بخاطر برنامه یک دنیای بهتر، به خاطر استراتژیش، به خاطر اهدافش، جنبش کارگری افت داشته باشد، خیز داشته باشد، قوی باشد، ضعیف باشد، سرنگونی طلبی در جامعه باشد یا نباشد، این حزب طبقه کارگر است. بنابراین بحث من بر سر هویت طبقاتی حزب نیست، بلکه بر سر جنبش کارگری به معنی اخص کلمه است. رابطه حزب با جنبش کارگری بعنوان یک جنبش جاری و مشخص. این جنبش چه خصوصیات و چه خصلتی دارد و حزب در آن چه جایگاهی دارد؟ به نظر من اگر کسی بخواهد بطور ابژکتیو در مورد جنبش کارگری امروز ایران صحبت کند، در مورد پیشرویهایش، ضعفها و قدرتهایش، تشکلاتش، چهره هایش، نمیتواند از حزب ما اسم نبرد مگر اینکه بطور عجیب و غریبی بخواهد تاریخ را جراحی کند، مگر بخواهد تاریخ را سانسور کند. نمیشود امروز حتی از چهره های جنبش کارگری که جلو آمده اند اسم برد اما نگفت زمانی که هنوز علنیت چهره ها رسم نشده بود حزبی بر این تاکید کرد و بقیه در برابرش ایستادند. وقتی ما از محمود صالحی نام بردیم و با اسم و رسم از او دفاع کردیم خیلی ها به ما گفتند شما مسئول نیستید، مسئولانه برخورد نمی کنید، امنیت فعالین کارگری را به خطر میاندازید، خارج نشسته اید دارید چهره های داخل را علنی میکنید و غیره.

مدتها قبل از آن منصور حکمت گفته بود که کمونیستها باید امضا داشته باشند ( امری که امروز چیز خیلی ساده ای بنظر میاید). میگفت کمونیستها باید با اسم و رسم بنویسند و حرف بزنند. فعالین جنبش چپ ایران باید اسم و رسم داشته باشد و در جامعه شناخته بشوند. هنوز سازمانها و نیروهائی هستند که چهره ندارند. هنوز کسانی هستند در خارج کشور در پانلها شرکت میکنند اما میگویند لطفا دوربین را از روی من بر دارید، از من عکس نگیرید. (من چند سال قبل در یکی از این پانلها حضور داشتم) اما این رسم تا حد زیادی بر افتاده است. آن زمان که منصور حکمت از ضرورت معرفه بودن فعالین کمونیست صحبت کرد این هنوز بحث نوئی بود و تابوشکن بود. آن زمان هم این بحث با مقاومت روبرو شد. میگفتند این خودخواهی است، کیش شخصیت است و غیره.

بحث دیگرما این بود که لازم نیست سوسیالیسم را با جنبش کارگری پیوند بدهید. سوسیالیسم فی الحال یک گرایش گسترده و قوی در جنبش کارگری است. وجود آرمان و گرایش سوسیالیستی در میان کارگران را باید پیش فرض گرفت. جنبه دیگر این بحث این بود که کارگران اتمیزه نیستند. حتی تحت شدید ترین اختناقها کارگران جمع ها و محافل مبارزاتی خود را دارند. این نظریه ای بود که در سال ٦٣ منصور حکمت مطرح کرد. نظریه ای که بر وجود محافل کارگری و نقش آژیتاتورها و رهبران عملی در جنبش کارگری تاکید میکرد. آن زمان نه جنبش کارگری در موقعیت امروز بود و نه نهادهای فعالین کارگری شکل گرفته بود. بحث ما این بود که جنبش کارگری اتمیزه و بی شکل نیست بلکه محافل و آژیتاتورهای خود را دارد. در دوره بعد بر مبنا و در ادامه همین نظریه از تعین جنبش کارگری صحبت کردیم. گفتیم باید جنبش کارگری متعین شود، باید نهادهایش را درست کند، باید چهره هایش قدم جلو بگذارند و در جامعه سر بلند کنند.

امروز امر حزبیت برجسته شده است. امروز این بحث جلو آمده که باید جنبش کارگری متحزب باشد و فعالین کارگری در حزب طبقاتی خود متشکل بشوند. بنظر من اهمیت کاری که محمد جراحی کرد مطرح کردن و بجلوراندن موضوع حزب وحزبیت در جنبش کارگری بود. او تمام زندگیش، هم کارنامه مبارزاتیش و هم نفس زندگی و سرگذشتش، یک کیفر خواست علیه سرمایه داری در ایران است. او بقول خودش در زندانها و در بیدادگاهها ایستاد و از سوسیالیسم دفاع کرد. محمد جراحی حتی از مرگش هم اسلحه ای ساخت برای تعرض بیشتر و برای پیشروی بیشتر جنبش کارگری و پیشروی بیشتر کمونیسم. او گفت من نمیخواهم بدون حزب بمیرم، نمیخواهم بعد از مرگم فقط بعنوان پیشرو جنبش کارگری از من اسم ببرند. میخواهم به عنوان کمونیست متشکل ومتحزب از من اسم برده شود و به همین خاطر مصاحبه ای انجام داد که ما بعدا پخش کردیم. اهمیت این موضوع به نظر من فقط رابطه محمد جراحی با حزب و اینکه اوعضو و کادر حزب ما بوده است، نبود. جمعهای عقب مانده و متحجری که در پستوهای خودشان نشسته و دارند این واقعیت را زیر سوال میبرند، از درک اهمیت مساله عاجزند. مساله اینست که در جنبش کارگری و فکر میکنم در جامعه ایران حزب گریزی یک ترند است، یک خط است و "مستقل" بودن افتخار است. شما شاعر باشید، نویسنده باشید، حتی رهبر جنبش کارگری باشید به این میبالید که عضو هیچ حزبی نیستید. این بخاطر امنیت نیست. بقول منصور حکمت دیکتاتوری مخفی کاری را بما تحمیل میکند ولی بتدریج این به جزئی از دی. ان. ا. و یک امر هویتی ما تبدیل میشود. حفظ امنیت مثل باکتریهائی که خود را به زندگی در کوه یخ وفق داده اند و بعد از ذوب شدن یخها همچنان به بقای خود ادامه میدهند، ویژگیهائی به جنبش کارگری و جنبشهای اعتراضی داده که به امری درخود تبدیل شده اند. در جنبش کارگری - و در سایر جنبش های اعتراضی - حزب نداشتن و مستقل بودن هر چند هم که دیکتاتوری زمینه هایش بوده است، امروز امری نهادینه شده است. نمیتوان قبول کرد که ملاحظات امنیتی علت این حرب گریزی است. نمیشود پذیرفت که فضیلت ساختن از مستقل و غیرحزبی بودن امری امنیتی است. کارگر از زندان علیه سرمایه داری بیانیه میدهد و میگوید اینها که پرونده امنیتی برای ما میسازند( منظورشان امنیت مفتخورهاست) ولی در همین بیانیه نمیگوید طبقه کارگر حزب لازم دارد. چرا؟ اگر مساله امنیت بود آن کیفرخواست علیه مفتخورهای حاکم هم، داده نمیشد. اعلام اینکه کارگر حزب لازم دارد خطر امینتی ندارد. کارگر حزب خودش را میخواهد که از منافع طبقاتی اش دفاع کند. این را میشود و باید با صدای بلند اعلام کرد. در جنبش کارگری امر تشکل و متشکل شدن و متشکل کردن به درست امری پذیرفته شده و مقدس و قابل تاکید و درخور بیشترین تلاشها و مبارزات و فداکاریها است. کسی در این تردید ندارد که کارگر نباید متفرق باشد، "چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است"، "کارگر متشکل همه چیز کارگران متفرق هیچ چیز" ، ولی در این شعارها و گفتمانها حزب وتشکل حزبی غایب است. منظور از تشکل، سندیکا است، شورا است، تشکلهای توده ای است، منظور هر نوع تشکلی است غیر از حزب و تشکل حزبی.

به نظر من در جنبش کارگری محتوا از شکل جلو زده است. جنبش کارگری به جنگ سرمایه داری رفته است، بیانیه های ضد سرمایه میدهد اما از ضرورت و مطلوبیت حزب و حزبیت صحبتی در میان نیست. منظور من صرفا حزب کمونیست کارگری نیست، بلکه تاکید بر حزب طبقاتی کارگران به معنای پایه ای وعام کلمه است. چرا حزبی بودن و عضو یک حزب بودن یک فضیلت نیست؟ چرا وقتی یک رهبر سرشناس کارگری وصیتش این است که حزبی بودن مرا اعلام کنید با واکنشهای منفی روبرو میشود؟ این فرهنگ از کجا آمده است؟ این بنظر من یک گرایش عقب مانده و بازدارنده در جنبش کارگری است که افشاء نشده است و کسی راجع به آن حرف نزده است. زمانی که حزب کمونیست ایران را ساختیم رفتیم به جنگ نظریه پیوند وموکول کردن حزب به پیوند میان سوسیالیسم وجنبش کارگری، ولی باید این مبارزه را ادامه داد. بحث پیوند یک گوشه کوچک و بازتاب تئوریک سر باز زدن از حزب در جنبش چپ بود. ولی این یک گرایش عمومی تری است. حال به خاطر تجربه منفی حزب توده، به خاطر شکست های دهه ٣٠ شمسی، بخاطر گورستان آریامهری یا به هر دلیل دیگری، حزبیت به فرصت طلبی تعبیر میشود. به اینکه "بفکر خودشان هستند! فعال حزبی که از تو دفاع میکند میخواهد حزبش قوی شود"! یادم هست آن زمان که تازه چهره های حزبی در جامعه مطرح شده بودند، زمانی که هنوز منصور حکمت در قید حیات بود، ثریا شهابی بعنوان مسئول اول کودکان مورد این نقد قرار گرفته بود که از کودکان دفاع میکند برای اینکه حزبش مطرح شود! اگر اشتباه نکنم این را در یکی از روزنامه های تورنتو نوشته بودند و جوابی که دادیم این بود که نه تنها تناقضی بین این دو نیست، بلکه هر کس بخواهد بطور پیگیر و رادیکال از کودکان دفاع کن باید به حزب ما بپیوندد. هر کس میخواهد بیحقوقی کودکان را ریشه کن کند، هر کس میخواهد علیه فقر و بیحقوقی وهر نوع تبعیض و نابرابری مبارزه کند، باید به حزب ما بپیوندد. این دو قطبی که یا حزب یا امر من، از اساس پوچ و بی معنی است. گویا هرکس به حزبی پیوسته بدنبال صندلی و پست ومقام است. گویا تنها مبارزه مستقل از احزاب خالص و صادقانه است!

این تفکر را باید شکست. محمد جراحی ما را دقیقا در این نقطه قرار داد. در این نقطه که برویم به جنگ پراکندگی در جنبش کارگری به معنای حزبیش. حزب همانقدر ضروری است که شعار کارگران جهان متحد شوید. مگر یک معنای کارگران جهان متحد شوید این نیست که کارگران جهان حزب داشته باشید، که کارگران جهان انترناسیونال داشته باشید، که کارگران جهان به جنگ سیاسی سرمایه داری بروید. کارگران باید به چالش قدرت سیاسی سرمایه داران برخیزند و ابزار این جنگ حزب است. بدون حزب کمونیسم، نقد کمونیستی سرمایه از آگاهگری و تبلیغ و ترویج فرا تر نمیرود. فرض کنید در ایران شوراهای کارگری درست شدند، اتحادیه و سندیکا و تشکلهای توده ای کارگری درست شدند، اگر حزب را حذف کنید چیزی تغییر نخواهد کرد. مگر انقلابات بهار عربی را ندیدیم.

رفقا حزب در دستور جنبش کارگری آمده است و اگر کسی نمیخواهد زیر بار ستم زندگی کند، باید بداند که حزب کمونیست کارگری است که این امر را متحقق میکند. ما باید این تابو حزب گریزی را بشکنیم. این تابو که نمیشود از حزب صحبت کرد چون ظاهرا مساله امنیتی است. باید این را کنار زد. مانع تجربه منفی است که ظاهرا از حزب و حزب سازی در جامعه وجود دارد. سایتی در دفاع از حقوق زنان براه انداخته اند، اما در همان بالا نوشته اند به هیچ حزب و گروهی متعلق نیستیم. حزبی نبودن را مثل یک مدال به سینه زده اند. این مدال را باید از سینه ها کند و بر عكس باید مدال حزب را به سینه ها زد. فعالین باید به حزبی بودن افتخار کنند.

من فکر میکنم قدم بعدی پیشروی جنبش کارگری یک تحول کیفی خواهد بود در جهت حزبیت و متحزب شدن و به این اعتبار قدم بعدی رشد جنبش سرنگونی و به چالش کشیدن حکومت، بحث حزبیت است. حزبیت دیگر تئوری نیست، دیگرموضوع بحث فقط ما چپ ها نیست، امر تخصصی کمونیست ها نیست، امر جامعه ای است که میخواهد رها شود و این جامعه بدون حزبی مثل حزب کمونیست کارگری ایران به جائی نمیرسد. این گفتمان را باید ما ببریم در جامعه. این فرق میکند با "به حزب ما بپیوندید"، این فرق میکند با جواب تئوریک به نظریه پیوند. من نه پلیمک ایدئولوژیک و عقیدتی با کسی دارم و نه در این بحث میخواهم کسی را به حزب جلب کنم. فراخوان به حزب کار همیشگی ما بوده است و همچنان باید باشد ولی این چالشی اجتماعی است و فقط هم به جنبش کارگری مربوط نیست. جنبش کارگری محور و اساس و صف پیشتاز این حرکت است، اما این یک چالش اجتماعی است. باید حزب وحزبیت را تبدیل به افتخار مبارزین آن جامعه بکنیم. تبدیل کنیم به هدف و امتیاز و نقطه مثبت آکتیویست هر جنبش و هر حرکت و عرصه اعتراضی در آن جامعه.

این بنظر من یک پایه مهم استراتژی حزب برای خلع ید از سرمایه داری و رژیم اسلامی اش و در رابطه با نظریه حزب و جامعه وحزب و قدرت سیاسی است. ما همیشه گفته ایم موضوع کار ما یک جامعه متحرک است و نه یک جامعه ایستا. حزب و جامعه قبل از هرچیز یعنی حزب و فعالین جنبش کارگری، یعنی حزب و فعالین جنبش زنان، یعنی حزب و فعالین همه جنبش های اعتراضی. این امر اگر تا پلنوم قبل هنوز یک نظریه بود امروز دیگر یک واقعیت است. این دیگر عملی شده است، دارد عملی میشود و داریم محصولش را به چشم می بینیم. محمد جراحی از آسمان نازل نشده است، یک رعد در آسمان بی ابر نیست، نتیجه خط و سیاست و پراتیک معین حزب ما است. روی آوری محمد جراحی ها به حزب نتیجه سیاست پیگیری است که برایش از زمان طرح نظریه محافل کارگری منصور حکمت تا امروز کار شده است. میخواهم بگویم سیاست سازماندهی ما، نظریه حزب و جامعه، سیاست برخورد به جنبش کارگری از سر آژیتاتورها و فعالین و رهبران عملی، امروز محصول عملی داده است. بجلو رانده شدن حزب و گفتمان حزبیت و روی آوری به حزب یک حلقه تعیین کننده در این روند است. این پیشروی حزب در گزارشهای ارائه شده به پلنوم و حتی در قرار داخلی پیشنهادی اصغر کریمی منعکس است که در ادامه پلنوم در این باره صحبت خواهیم کرد. امیدوارم پلنوم خوب وموفقی داشته باشیم.